

فرمول ثروت

دستورالعملی ساده برای دستیابی به
امنیت اقتصادی



نشر میلکان

سرشناسه: گالووی، اسکات، Galloway, Scott

عنوان و نام پدیدآور: فرمول ثروت: دستورالعملی ساده برای دستیابی به امنیت اقتصادی؛ نوشته‌ی اسکات گالووی؛ ترجمه‌ی حامد شانگی.

مشخصات نشر: میلکان، ۱۴۰۴.

مشخصات ظاهری: ۲۹۶ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۹۰۴-۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

عنوان اصلی: The Algebra Of Wealth: A simple Formula for Financial Security

موضوع: امور مالی شخصی، ثروت، موفقیت

شناسه افزوده: شانگی، حامد، ۱۳۷۵، مترجم

رده‌بندی کنگره: HG1۷۹

رده‌بندی دیویی: ۳۳۲/۰۲۴

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۱۲۳۷۸۳

فرمول ثروت

دستورالعملی ساده برای دستیابی به
امنیت اقتصادی

اسکات گالوی
ترجمه‌ی حامد شانکی



نشر میلکان

فرمول ثروت
دستورالعملی ساده برای دستیابی به امنیت اقتصادی
اسکات گالوی
ترجمه‌ی حامد شانکی
ویراسته‌ی سپیده طبری
نمونه‌خوانی امیرحسین مرتضائی

طراح جلد: احسان میرزایی
صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ اول، ۱۴۰۴
تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۹۰۴-۶



نشر میلکان

www.Milkan.ir
info@Milkan.ir

تقدیم به اَلِک و نولان.
لطفأً این کتاب را بخوانید
و از پدر پیرتان مراقبت کنید.

مقدمه: ثروت. ۹

فصل یکم: رواقی‌گری. ۲۵

فصل دوم: تمرکز. ۶۹

فصل سوم: زمان. ۱۳۱

فصل چهارم: تنوع‌بخشی. ۱۸۱

سخن نهایی. ۲۸۷

سیاسگزاری. ۲۸۹

منابع. ۲۹۱

مقدمه

ثروت

سرمایه‌داری هم کارآمدترین سیستم اقتصادی در تاریخ و هم هیولایی بی‌رحم است. این سیستم به سود صاحبان قدرت اما به زیان نوآوران و به سود ثروتمندان اما به زیان فقرا عمل می‌کند؛ سرمایه را بر نیروی کار مقدم می‌داند و شادی و رنج را اغلب به گونه‌ای تقسیم می‌کند که ظاهراً بیشتر ناعادلانه است تا منصفانه. درک و پیدا کردن مسیر خود در سرمایه‌داری و سرمایه‌گذاری می‌تواند به شما قدرت انتخاب، کنترل و ارتباطات انسانی عاری از اضطراب مالی بدهد. این کتاب به آنچه هست می‌پردازد، نه آنچه باید باشد و بهترین راهکارها را برای موفقیت در این سیستم ارائه می‌دهد.

راه‌های زیادی برای رسیدن به ثروت وجود دارد. شان کارتر^۱ که تحصیلات دبیرستان خود را نیمه‌کاره رها کرده و در پروژه‌های مسکن دولتی بروکلین بزرگ شده بود، توانایی ذاتی خود در ساختن قافیه و وزن را در موسیقی رپ به امپراتوری بزرگی به نام جی - زی^۲ تبدیل کرد و خود اولین میلیاردر دنیای هیپ‌هاپ شد. رونالد رید^۳ نخستین فرد خانواده‌اش بود که دبیرستان را به پایان رساند. او تمام عمر سرایدار بود، ساده زندگی کرد و در سهام شرکت‌های معتبر سرمایه‌گذاری کرد. رید در ۹۲ سالگی درگذشت و هشت میلیون دلار سرمایه از خود به جا گذاشت. وارن بافت^۴ از خانواده‌ای مرفه‌تر بود. درس‌هایی را که از کودکی در دفتر کارگزار بورسی در اوماها آموخته بود در حرفه‌ی سرمایه‌گذاری به کار بست که برایش بیش از صد میلیارد دلار ثروت شخصی رقم زد.

اولین توصیه‌ی من این است که فرض کنید شما جی‌زی، رونالد رید یا وارن بافت نیستید. هریک از این افراد نه تنها از نظر استعداد، بلکه از لحاظ بخت و اقبال نیز استثنایی

1. Shawn Carter

2. Jay-Z

3. Ronald Read

4. Warren Buffett

بودند. سرایدارهای صرفه‌جو و سرمایه‌گذاران محتاطی که مسیر اولیه‌ی آن‌ها بیشتر روی خطی ثابت و پیوسته بوده تا انفجار، کمتر به آن‌ها توجه شده، اما عده‌شان بیشتر است. افراد استثنایی می‌توانند الهام‌بخش باشند... اما الگوهای خوبی برای پیروی نیستند.

هدفم در دهه‌ی سوم زندگی‌ام این بود که فردی استثنایی باشم. می‌خواستم در زمینه‌ی سرمایه‌داری موفق باشم و حاضر بودم برای آن تلاش کنم. در بحبوحه‌ی این تلاش‌ها با دوست صمیمی‌ام، لی، گفت‌وگویی درباره‌ی امور مالی داشتم. او به من گفت که دوهزار دلار در حساب بازنشستگی فردی سرمایه‌گذاری کرده است. آن زمان، من هیچ پس‌اندازی برای بازنشستگی نداشتم. گفتم: «اگه در ۶۵ سالگی دوهزار دلار برام مهم باشه، ترجیح می‌دم تفنگی توی دهانم بذارم و خودم رو خلاص کنم.»

این حرفم هم مغرورانه بود و هم اشتباه. بلندپروازی‌هایم خطرناک‌تر، ناخوشایندتر و مضطربانه‌تر از روش دوستم بود، اما در نهایت جواب داد یا شاید فقط خوش‌اقبال بودم؟ بله همین‌طور است. من نه شرکت تأسیس کرده‌ام؛ چند تای آن‌ها موفق بوده‌اند و همین موفقیت‌ها به کسب‌وکاری رسانه‌ای منجر شده که هم از نظر اقتصادی و هم از نظر عاطفی برایم رضایت‌بخش است. امنیت اقتصادی فقط وسیله‌ای برای رسیدن به هدف است؛ یعنی داشتن زمان و منابع برای تمرکز بر روابط انسانی بدون اضطراب مالی. مسیر دوستم برای رسیدن به امنیت اقتصادی، کم‌تشن‌تر و کم‌اضطراب‌تر از مسیر من بود. روشم جواب داد، اما اگر چند اصل کلیدی را زودتر به کار می‌گرفتم، می‌توانستم با اضطراب کمتر و سریع‌تر به همان هدف برسم.

فرمول ثروت

چطور می‌توان به امنیت اقتصادی رسید؟ خبر خوب این است که این سؤال جواب دارد. اما خبر بد؟ جواب این است که... این مسیر به سرعت پیش نمی‌رود. در این کتاب، حجم زیادی از اطلاعات درباره‌ی بازارها و تولید ثروت را در چهار اصل کاربردی خلاصه می‌کنم.

اثر حاضر کتابی متداول در زمینه‌ی مدیریت مالی شخصی نیست. اینجا خبری از صفحه‌های اکسل، جدول‌های طولانی‌ای که انواع حساب‌های بازنشستگی را مقایسه می‌کنند یا ساختارهای هزینه‌ی صندوق‌های سرمایه‌گذاری نیست. من به شما توصیه نمی‌کنم که کارت‌های اعتباری‌تان را قیچی کنید یا جملات انگیزشی به

یخچال بچسبانید. نه به این دلیل که چنین توصیه‌هایی ارزشمند نیستند یا اینکه شما می‌توانید انتظار داشته باشید بدون اینکه حتی یک بار جدول مالی درست کنید به امنیت اقتصادی برسید، زیرا ده‌ها کتاب، وب‌سایت، ویدئوی یوتیوب و حساب تیک‌تاک این مفاهیم را آموزش می‌دهند و توصیه‌های ارزشمندی ارائه می‌دهند که از دنده عقب خارج شوید و در مسیر درست حرکت کنید. خلاصه، هدفم این نیست که در بازی سوزی اورمن^۱ او را شکست دهم؛ اگر طلبکارها به دنبال شما هستند، ابتدا با آن شروع کنید. این کتاب برای کسانی است که زندگی‌شان را جمع‌وجور کرده‌اند و می‌خواهند بیشترین بهره را از فرصت‌هایشان ببرند. دو نفری که امروز درآمد یکسانی دارند، در سال‌های آینده احتمالاً به دو جایگاه کاملاً متفاوت خواهند رسید، فقط براساس رویکردی که به شغل و پول دارند.

ثروت = تمرکز + (رواقی‌گری + زمان + تنوع‌بخشی)

ما در این کتاب بررسی خواهیم کرد که چگونه می‌توان زیربنایی نه تنها از جنس ثروت، بلکه از جنس مهارت‌ها، روابط، عادت‌ها و اولویت‌هایی ساخت که به شما برتری می‌بخشد. مفاهیمی که در اینجا مطرح می‌شوند به صورت علمی آزمایش و پشتیبانی شده‌اند، اما مهم‌تر از آن، اصولی است که می‌توانید مطابق با وضعیت خود به کار بگیرید. بخش پایانی کتاب مقدمه‌ای بر مفاهیم اساسی سیستم مالی و بازارهای ما ارائه می‌دهد. درک این موضوع برای هرکسی که در این سیستم زندگی و کار می‌کند اهمیت دارد، اما در مدارس به درستی آموزش داده نمی‌شود و در اغلب منابع مالی شخصی، سطحی به آن پرداخته شده است. تمامی مطالب این کتاب براساس تجربیاتی است که طی مسیر حرفه‌ای پرفرازونشیبی به دست آورده‌ام؛ از تأسیس شرکت‌ها تا استخدام همکاری با صدها فرد موفق و مشاهده‌ی نسل‌های جوانی که از کلاس‌هایم فارغ‌التحصیل شده‌اند و مسیرهای مختلفی را در طیف موفقیت پیموده‌اند.

چرا ثروت؟

ثروت وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف است: امنیت اقتصادی. به عبارت دیگر، ثروت یعنی نبود اضطراب مالی. وقتی از فشار تأمین مالی رها شویم، می‌توانیم

۱. سوزی اورمن (Suze Orman): مشاور مالی، نویسنده و میزبان پادکست امریکایی.

انتخاب کنیم چگونه زندگی کنیم و روابط ما با دیگران زیر سایه‌ی اضطراب‌های مالی قرار نمی‌گیرد. این مسئله شاید ابتدایی و حتی ساده باشد، اما چنین نیست؛ ما در بازاری به‌شدت رقابتی زندگی می‌کنیم که دائماً مشکلاتی ایجاد می‌کند و تنها راه‌حل این مشکلات خرج کردن برای چیزهای بیشتر و بهتر است.

اولین درس این کتاب این است: امنیت اقتصادی نه به میزان درآمد شما، بلکه به میزان پس‌اندازتان و دانستن اینکه چقدر برایتان کافی است بستگی دارد.

همان‌طور که شریل کرو^۱، خواننده و فیلسوف بزرگ، می‌گوید: «خوشبختی این نیست که آنچه را می‌خواهید، داشته باشید، بلکه این است که آنچه را دارید، بخواهید.» موضوع این نیست که چگونه بیشتر به دست بیاورید، بلکه باید مشخص کنید دقیقاً به چه چیزی نیاز دارید و راهکاری مناسب برای رسیدن به آن تدوین کنید تا بتوانید روی چیزهای مهم‌تری متمرکز شوید.

هدفی که به شما ارائه می‌دهم ساده است؛ امنیت اقتصادی یعنی داشتن دارایی‌های کافی (نه درآمد، بلکه دارایی) به‌صورتی که «درآمد منفعل» حاصل از آن‌ها بیشتر از نرخ سوخت سرمایه‌ی شما یا هزینه‌هایی باشد که برای خودتان تعیین می‌کنید. درآمد منفعل پولی است که پول شما برایتان تولید می‌کند، مثل بهره‌ای که از وام‌دادن به دیگران دریافت می‌کنید، افزایش ارزش املاک، سود سهام یا اجاره‌ای که از مستأجران آپارتمان خود می‌گیرید. در ادامه بیشتر درباره‌ی این موارد و روش‌های دیگر درآمد منفعل صحبت خواهم کرد، اما به‌طور خلاصه، هر درآمدی است که دستمزد حاصل از شغل شما نیست. در مقابل، نرخ سوخت سرمایه‌ی میزان هزینه‌های شما در طول روز و ماه است. اگر درآمد منفعل شما از نرخ سوختتان بیشتر باشد، دیگر نیازی به کارکردن ندارید؛ البته ممکن است همچنان بخواهید کار کنید، زیرا دیگر برای تأمین هزینه‌هایتان به حقوق وابسته نیستید.

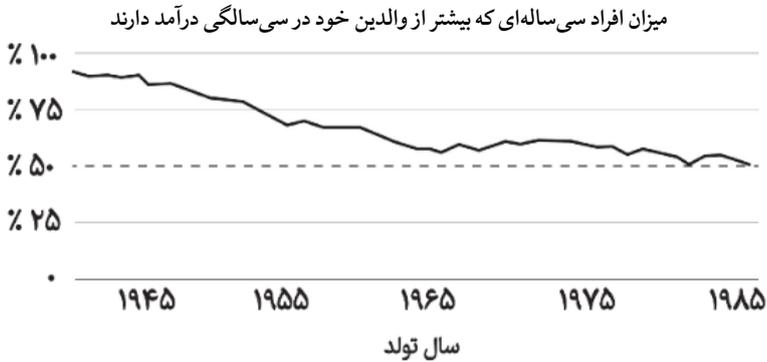
این یعنی ثروت راه‌های زیادی برای رسیدن به آن وجود دارد؛ مسیرهای مطمئن به زمان و تلاش نیاز دارند، اما اکثر افراد می‌توانند به آن دست یابند و رسیدن به این مسیرها باید از همان ابتدا اولویت باشد. امنیت اقتصادی یعنی کنترل؛ یعنی اطمینان از اینکه می‌توانید برای آینده برنامه‌ریزی کنید، زمان خود را مطابق میلتان صرف کنید و از کسانی که به شما وابسته‌اند حمایت کنید.

امنیت اقتصادی = درآمد منفعل < نرخ سوخت سرمایه

مجوزی برای ثروت

دنبال کردن ثروت همیشه مد نیست. در جامعه‌ای که به‌درستی نگران افزایش نابرابری درآمد است، ثروت هر فردی ظاهراً مانند نتیجه‌ی تقسیم ناعادلانه‌ی پول در سیستمی دست‌کاری‌شده است. «هر میلیارد در حاصل یک شکست در سیاست‌گذاری است.» شاید این حرف درست باشد، شاید هم نه، اما در اینجا اهمیتی ندارد. مسئله‌ای ضروری که با آن روبه‌رو هستید، امنیت اقتصادی خودتان است، نه درستی یا نادرستی ثروت دیگران.

باب دیلن^۱ در ترانه‌ای می‌گوید: «پول فقط حرف نمی‌زند، فحش می‌دهد.» تجربه‌ی من می‌گوید با افزایش پول، لحنش هم تغییر می‌کند. وقتی به اندازه‌ی کافی پول نداشته باشید، به شما ناسزا می‌گوید، اما وقتی زیاد می‌شود تسلی‌تان می‌دهد، ولی صدای ناسزاهایی که اکثر ما می‌شنویم، در حال بلندتر شدن است. متوسط قیمت مسکن در آمریکا شش برابر متوسط درآمد سالانه است (پنجاه سال پیش دو برابر بود) و سهم خریدارانی که اولین خانه‌ی خود را می‌خرند، به نصف میانگین در کل تاریخ رسیده و کمترین مقدار ثبت‌شده تاکنون را دارد. بدهی‌های درمانی اصلی‌ترین عامل ورشکستگی‌های شخصی است؛ نیمی از بزرگسالان امریکایی حتی توانایی پرداخت صورت‌حساب پزشکی پانصددلاری خود را بدون قرض گرفتن ندارند. نرخ ازدواج، به‌جز میان ثروتمندترین قشر، از ۱۹۸۰ تاکنون ۱۵ درصد کاهش یافته است؛ زیرا بسیاری حتی از پس هزینه‌ی ازدواج بر نمی‌آیند، چه برسد به فرزندآوری. باوجود رشد بی‌سابقه‌ی رفاه در سطح کلان، تنها ۵۰ درصد امریکایی‌های متولد دهه‌ی ۱۹۸۰ درآمدی بیشتر از والدینشان در سن مشابه دارند؛ یعنی کمترین میزان در تاریخ. ۲۵ درصد نسل زد معتقدند که هرگز قادر به بازنشستگی نخواهند بود. طلاق، افسردگی و ناتوانی‌های جسمی همگی از نتایج اجتناب‌ناپذیر فشار مالی هستند.



در ۲۰۲۰ دیلن کاتالوگ آهنگ‌هایش را به قیمت چهارصد میلیون دلار فروخت. دیگر پول به باب ناسزا نمی‌گفت. وقتی او این ترانه را در ۱۹۶۵ نوشت، زندگی در طبقه‌ی متوسط روبه‌بالا ۹۰ درصد دارایی ثروتمندان را در برمی‌گرفت. خانه‌ی ثروتمندترین خانواده‌ها فقط کمی بزرگ‌تر از خانه‌ی شما بود، لباس‌هایشان یک درجه شیک‌تر بود و به‌جای زمین عمومی، در باشگاه‌های خصوصی گلف بازی می‌کردند، اما در شصت سال گذشته، شاهد شکل‌گیری شبکه‌ای انحصاری برای ثروتمندان بوده‌ایم. امروزه وقتی ثروتمندان به تعطیلات می‌روند، فقط اتاق اقامتشان بهتر از خانواده‌های عادی نیست؛ آن‌ها با هواپیمایی متفاوت پرواز می‌کنند: هواپیمای باب یک گلف استریم ۱۴ است. در اقامتگاه‌هایی مجزا اقامت می‌کنند، مکان‌های دیدنی متفاوتی را می‌بینند؛ معمولاً در ساعاتی پس از بسته‌شدن در ورودی برای عموم. ۱ درصد برتر جامعه به پزشکان متفاوتی مراجعه می‌کنند، در رستوران‌های متفاوتی غذا می‌خورند و از فروشگاه‌های متفاوتی خرید می‌کنند. ثروت قبلاً برای شما صندلی بهتری فراهم می‌کرد، اما اکنون زندگی بهتری به ارمغان می‌آورد.

کلید خوشبختی در انتظارات ما نهفته است و انتظارات غیرواقع‌بینانه تضمین‌کننده‌ی نارضایتی همیشگی است. با این حال هر بار که از خانه خارج می‌شوید یا گوشی‌تان را برمی‌دارید، جامعه و سازمان‌هایش یا در حال تحسین شما هستند یا تحقیرتان می‌کنند. تفاوت بین زندگی ۱ درصد برتر و ۹۹ درصد باقی هر

روز به صورتتان کوبیده می‌شود. صنعتی کاملاً بر پایه‌ی نمایش ثروت مصنوعی و تجملات اغراق‌آمیز، حول محور اینفلوئنسرها شکل گرفته است. ابتذال ثروت... یادآوری مداوم نه از آنچه به دست آورده‌اید، بلکه از آنچه ندارید.

شاید این سیستم به اصلاح نیاز داشته باشد، اما تا آن زمان باید با آن کنار بیایید و حتی بهتر، باید با آن کار کنید و مهارت‌ها و راهکارهایی را توسعه دهید که احتمال موفقیتتان را در این سیستم افزایش دهد. چیزی که چرچیل درباره‌ی دموکراسی گفت (بدترین نظام است، مگر در مقایسه با تمام نظام‌های دیگری که امتحان کرده‌ایم)، درباره‌ی سرمایه‌داری هم صدق می‌کند.

نابرابری جاه‌طلبی را تحریک می‌کند. انگیزه‌ها نتایج را رقم می‌زنند و به این ترتیب چرخ سرمایه‌داری می‌چرخد. اگر سیستم از نظرتان مناسب است، آن را تا حد ممکن به نفع خود به کار بگیرید. اگر نیست... باز هم تا حد امکان آن را به نفع خود به کار بگیرید. هیچ‌کدام از این‌ها تقصیر شما نیست. جامعه با خطرپذیری‌هایی بزرگ‌تر از میلیون‌رشدنتان مواجه است و تا زمانی که امنیت اقتصادی را به دست نیاورید، زمانتان در اختیار خودتان نخواهد بود و بخش زیادی از اضطرابتان بی‌نتیجه خواهد ماند (رجوع شود به بخش قبلی: پول به شما ناسزا می‌گوید).

دنبال کردن ثروت به این معنا نیست که شما انسان حریص، خودخواه یا بی‌اخلاقی هستید؛ برای دستیابی به آن، نیازی به این ویژگی‌ها ندارید. در واقع این ویژگی‌ها فقط دستیابی به امنیت اقتصادی را سخت‌تر می‌کنند و وقتی به آن رسیدید، رضایتتان را از بین خواهند برد. برای غلبه بر موانعی که بین شما و ثروت وجود دارند، به همراهانی نیاز دارید. احتمالاً به شما گفته شده که باید زودتر پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را شروع کنید، باید زودتر برقراری ارتباطات و یافتن هواداران را هم آغاز کنید. در تمام ابعاد زندگی باید «مزیت بازی در زمین خودی» را داشته باشید. باید کسی باشید که وقتی از دیگران پرسیده می‌شود: «چه کسی برای این شغل، سرمایه‌گذاری یا هیئت‌مدیره مناسب است؟»، نام شما اولین اسمی باشد که به ذهن می‌آید؛ می‌توانید چنین فردی باشید. در نهایت هدف اصلی این است که از زندگی سرشار از روابط ارزشمند لذت ببرید، نه اینکه با بیشترین رقم در حساب بانکی از دنیا بروید.

عدد

معمولاً توصیه‌های امور مالی شخصی پیرامون مفهوم «بازنشستگی» بنا شده‌اند؛ نقطه‌ی تمایز واضحی بین زمانی که کار می‌کنید و زمانی که دیگر سر کار نمی‌روید است. این ساختار قدیمی است و در فلسفه‌ی ما درباره‌ی ثروت جایگاهی اساسی ندارد. من می‌خواهم شما قبل از آنکه کار را کنار بگذارید، به امنیت اقتصادی دست پیدا کنید. هرچه زودتر، بهتر. وقتی به امنیت اقتصادی برسید، ممکن است تصمیم بگیرید همچنان بر کار و موفقیت حرفه‌ای تمرکز کنید. من همین کار را کرده‌ام، اما وقتی کار نقش تخته‌ی موج‌سواری را ایفا کند، نه جلیقه‌ی نجات غریق، میزان اضطراب ناشی از آن به‌طور چشمگیری کاهش می‌یابد. وقتی اعتمادبه‌نفس داشته باشیم، عملکرد بهتری خواهیم داشت. کار از این نظر کمی شبیه روابط عاشقانه است؛ هرچقدر کمتر به شغل خود نیاز داشته باشید، شغلتان بیشتر به شما نیاز خواهد داشت.

شما می‌توانید اصول این کتاب را به کار بگیرید و با کمی شانس و تلاش زیاد، تا چهل سالگی روی قایقی در دریای کارائیب زندگی کنید، بدون اینکه حتی یک دلار دیگر درآمد داشته باشید. همچنین می‌توانید در دهه‌ی هشتم زندگی‌تان عضو هیئت‌مدیره‌های مختلف باشید و درازای دریافت ساعتی چند هزار دلار، مدیرعامل‌ها را راهنمایی کنید. امنیت اقتصادی به شما حق انتخاب می‌دهد و در یک عدد خلاصه می‌شود: پایگاه دارایی که برای تأمین هزینه‌های سبک زندگی‌تان کافی باشد. ممکن است تصمیم بگیرید همچنان به کار ادامه دهید، زیرا مطالعات متعددی نشان داده‌اند کار می‌تواند عمر و سلامتتان را افزایش دهد. آنچه شما را از پای درمی‌آورد، اضطراب است و بخش زیادی از این اضطراب ناشی از نداشتن امنیت اقتصادی است. کار بدون اضطراب دیگر یک نیاز نیست، بلکه تکامل پیدا می‌کند و هدف می‌شود.

لازم است چقدر پول در حساب بانکی‌تان داشته باشید؟ پاسخی همه‌گیر وجود ندارد، اما برای شما پاسخی وجود دارد؛ البته بیشتر یک هدف است تا پاسخ، زیرا رسیدن به امنیت اقتصادی مثل امتحانی نیست که در آن یا قبول یا رد شوید. همین که بیشتر راه تا هدف خود را طی کنید، باعث می‌شود زندگی‌تان آسان‌تر و رضایت‌بخش‌تر شود. توماس جی. استنلی^۱ می‌گوید: «ثروت به هوش وابسته نیست، بلکه به حساب‌و‌کتاب وابسته است.» فرمول قبلی را یادتان باشد: درآمد منفعل بیشتر از نرخ سوخت.

اما نرخ سوخت شما چقدر است؟ یا دقیق‌تر بگوییم، نرخ سوختی که می‌خواهید در باقی عمرتان داشته باشید چقدر است؟ وقتی سنتان بیشتر است پاسخ دادن به این سؤال آسان‌تر است، چون به «باقی عمر» نزدیک‌ترید، اما حتی اگر تازه کارتان را شروع کرده‌اید یا هنوز در حال تحصیل هستید، می‌توانید با تنظیم بودجه‌ای از پایه، پرس‌وجو از اعضای خانواده درباره‌ی هزینه‌هایشان و تحقیق درباره‌ی هزینه‌های معمول مسکن، غذا و سایر مخارج، ایده‌ای کلی به دست آورید. لازم نیست مخارج خود را برای چهل سال آینده ریز‌به‌ریز پیش‌بینی کنید، نباید هم این کار را انجام دهید. این کار نه ممکن است و نه ضروری. تخمین زدن کلی نقطه‌ی شروع خوبی است و می‌توانید با نزدیک‌تر شدن به هدف اصلاحش کنید.

این تمرین تاحدی مالی است، اما درعین حال کاملاً شخصی هم هست. هرچه تجربه‌ی بیشتری کسب کنید، شناخت بهتری از خودتان پیدا خواهید کرد و بهتر متوجه خواهید شد که به چه چیزهایی نیاز دارید. نرخ سوخت هدف هرکس متفاوت است. برای پدر من این مقدار چندان زیاد نیست؛ چند نیاز ضروری، واحدی کوچک در وسلی پالمز^۱، مرکز زندگی و رسیدگی به سالمندان، سرویس پخش زنده برای تماشای بازی‌های تیم میپل لیفز^۲ و یک شب بیرون رفتن (البته با بازگشت به خانه قبل از ساعت ۷) که شامل غذای مکزیک‌ی و نوشیدنی میشلادا باشد، اما من این‌طور نیستم. هزینه‌های من خیلی بیشتر است؛ خیلی، خیلی بیشتر. درهرصورت، باید هزینه‌های سالانه‌ی خود را تقریبی تخمین بزنید و آن‌ها را با هم جمع کنید. ۲۰ درصد به آن اضافه کنید تا مالیات را پوشش دهد. اگر قصد دارید در کالیفرنیا، نیویورک یا ایالت‌هایی با مالیات زیاد زندگی کنید، ۳۰ درصد اضافه کنید؛ این می‌شود نرخ سوخت سالانه‌ی شما. حالا این مقدار را در ۲۵ ضرب کنید. تقریباً عدد مد نظر شماست؛ یعنی میزان دارایی‌ای که باید داشته باشید تا درآمد غیرفعالتان از نرخ سوختتان بیشتر شود. چرا ۲۵؟ چون فرض می‌کنیم دارایی‌های شما سالانه ۴ درصد بیشتر از نرخ تورم، تولید درآمد می‌کنند. برنامه‌ریزان مالی مختلف اعداد متفاوتی پیشنهاد می‌کنند، اما ۴ درصد عدد معقولی است و ضرب کردن در ۲۵ هم حساب‌و‌کتاب را ساده می‌کند. البته این فقط تخمینی اولیه است. برآورد مالیات ما ساده‌سازی شده است. نرخ سوخت شما

1. Wesley Palms

2. Maple Leafs

در سال‌هایی که فرزندان‌تان در خانه هستند، بیشتر خواهد شد و وقتی مستقل شوند، کاهش می‌یابد. همچنین ما تأمین اجتماعی را در نظر نگرفته‌ایم که ممکن است سی سال دیگر وجود داشته یا نداشته باشد؛ به‌نظرم وجود خواهد داشت، چون افراد مسن بیشتر عمر می‌کنند و رأی می‌دهند. پس احتمال اینکه مدارس، برنامه‌ی کاوش فضا و نیمی از نیروی دریایی را حذف کنیم، بیشتر از این است که تأمین اجتماعی را کنار بگذاریم؛ اما هر اثر هنری با طرحی اولیه شروع می‌شود.

اگر برای پوشش نرخ سوخت خود سالانه به هشتاد هزار دلار نیاز دارید، عدد مد نظر شما دومیلیون دلار خواهد بود. اگر به این میزان دارایی سرمایه‌گذاری شده برسید، بر سرمایه‌داری پیروز شده‌اید؛ البته سرمایه‌داری هم حقه‌های خودش را دارد: اگر امروز دومیلیون دلار عدد مد نظر شماست، اما قصد دارید طی ۲۵ سال آینده این میزان دارایی را جمع‌آوری کنید، تورم چگونه این مقدار را به چیزی حدود پنج میلیون دلار افزایش خواهد داد؟ به این موضوع هم خواهیم پرداخت.

دوکت و یک دستکش

چند سال پیش به اسکی رفتیم؛ این تفریح را تحمل می‌کنم که فقط پسرهایم را در کوه گیر بیندازم تا مجبور شوند با من وقت بگذرانند. یک روز بعد از ظهر، در اتاق هتل‌مان در کورشل^۱ بودم و کار را بهانه کرده بودم تا از وظیفه‌ی اسکی کردن فرار کنم. پسر بزرگم که آن زمان یازده سال داشت، وارد شد. بلافاصله فهمیدم که مشکلی وجود دارد. اصولاً هر دو پسر به محض ورود به هر اتاقی ناخودآگاه با سؤال کردن یا واکنشی بدنی اعلام حضور می‌کنند: «می‌تونم تلویزیون ببینم؟»، «مامان کجاست؟»، «باد گلو، اما این بار... سکوت، تا اینکه درست روبه‌رویم ایستاد. گریه کرده بود.

«چی شده؟»

«یه لنگه‌ی دستکشم رو گم کردم.» دوباره گریه.

«اشکالی نداره، یه دستکشه دیگه.»

«متوجه نیستی! مامان همین تازگی برام خریده بود. هشتاد یورو قیمت داشت.

خیلی پوله! حالا عصبانی می‌شه.»

«مامان درکت می‌کنه. من خودم همیشه وسایلم رو گم می‌کنم.»

«ولی نمی‌خوام مجبور بشه یه جفت دیگه بخره؛ هشتاد یورو بود!»

همدلی کردن با او برایم راحت بود. اینکه پسر و سایلش را گم می‌کند، ارثی است. همسر سابقم به من می‌گفت که اگر اعضای بدنم به من وصل نبودند، احتمالاً یک روز در سوهو پیدایشان می‌کردیم، روی میز کارت‌بازی کنار کتاب‌های دست‌دوم و نسخه‌ی فیلم‌نامه‌ی رفقای خوب^۱. من اصلاً کلید همراه خودم نمی‌برم، چه فایده‌ای دارد وقتی گمشان می‌کنم؟

پس این یکی را بلد بودم. با هم قرار گذاشتیم که مسیری را که پیموده بود دوباره بگردیم. حین گشتن، ذهنم پرواز کرد: آیا این درس زندگی است؟ اگر برایش یک جفت دستکش نو بخرم، لوسش کرده‌ام؟ سرم را پایین آوردم، داشت گریه می‌کرد. لحظه‌ای زمین زیر پایم شکافت و من دوباره نه‌ساله شدم.

بعد از جدایی پدر و مادرم استرس مالی به اضطراب مالی تبدیل شد. اضطراب مدام در گوش من و مادرم زمزمه می‌کرد که ما بی‌ارزشیم، که شکست خورده‌ایم. مادرم که منشی بود، باهوش و سخت‌کوش بود... و ما در ماه هشت‌صد دلار درآمد داشتیم. در نه‌سالگی به مادرم گفتم که نیاز به پرستار کودک ندارم، چون می‌دانستم که صرفه‌جویی به اندازه‌ی هشت دلار در هفته بیشتر به دردمان می‌خورد. دلیل دیگرش این بود که وقتی ون بستنی‌فروشی می‌آمد، پرستارم به هرکدام از بچه‌های خودش سی سنت می‌داد، اما به من پانزده سنت.

مادرم گفت: «زمستونه، تو به کت نیاز داری.» پس به فروشگاه سیرز^۲ رفتم. کتی خریدیم که یک سایز بزرگ‌تر بود، چون مادرم فکر می‌کرد می‌توانم دو یا شاید سه سال از آن استفاده کنم. قیمتش ۳۳ دلار شد. دو هفته بعد، کتم را در باشگاه پیشاهنگی کاب اسکوتس^۳ جا گذاشتم. به مادرم اطمینان خاطر دادم که جلسه‌ی بعدی آن را برمی‌داریم، اما برنداشتم.

پس دوباره دنبال کت دیگری رفتم، این بار از فروشگاه جی‌سی‌پنی^۴. مادر گفت که این هدیه‌ی کریسمس برای من است، چون بعد از خرید این کت، دیگر پولی برای

1. Goodfellas

2. Sears

3. Cub Scouts

4. JCPenney

هدایا باقی نمی ماند. نمی دانم این حقیقت داشت یا می خواست درسی به من بدهد؛ احتمالاً هر دو. به هر حال سعی کردم برای هدیه‌ی زود هنگام کریسمس خود را هیجان زده نشان دهم؛ هدیه‌ای که اتفاقاً باز هم ۳۳ دلار قیمت داشت.

چند هفته بعد... کت دوم را هم گم کردم. بعد از مدرسه وحشت زده در خانه نشسته بودم، منتظر بودم که مادرم برگردد و ضربه‌ی دیگری به وضعیت اقتصادی شکننده‌ی خانه مان را تحمل کند. صدای چرخیدن کلید را شنیدم، او وارد شد و من با اضطراب گفتم: «کت رو گم کردم. اشکالی نداره، کت لازم ندارم... قسم می خورم.»

احساس کردم می خواهم گریه کنم، زار بزنم، اما اتفاقی بدتر افتاد. مادرم گریه کرد. بعد، خودش را جمع و جور کرد، به طرفم آمد، مشت هایش را گره کرد و چند بار روی رانم زد، انگار که در جلسه‌ی هیئت مدیره دارد روی میز مشت می زند تا حرفش را به کرسی بنشانند. نمی دانم این کار بیشتر ناراحت کننده بود یا عجیب. بعد به اتاقش رفت. یک ساعت بعد پایین آمد و ما دیگر هیچ وقت در این باره صحبت نکردیم.

اضطراب مالی مثل فشار خون بالاست، همیشه حضور دارد و آماده است که مشکلی کوچک را بیماری خطرناکی کند. این فقط استعاره نیست؛ فشار خون بچه‌هایی که در خانواده‌های کم درآمد بزرگ می شوند، بالاتر از بچه‌هایی است که در خانواده‌های ثروتمند زندگی می کنند.

و اما در کوه‌های آلپ، سی دقیقه است پدری همراه پسرش که یک دستکش بیشتر ندارد، در هوای منفی هشت درجه قدم می زند. سعی می کنم از وضعیت شکننده‌اش استفاده کنم و درباره‌ی اینکه اشیا مهم نیستند، بلکه روابط مهم‌اند سخنرانی احساسی کنم. وسط این صحنه‌ی آبی که انگار از شبکه‌ی هالمارک^۱ بیرون آمده، پسر ناگهان می ایستد، بعد با سرعت به سمت درخت کریسمس کوچک جلوی فروشگاه فیلیپ پلین^۲ می دود. همان فروشگاه‌ای که روز قبل برادر هشت ساله‌اش سعی کرده بود قانم کند تا برایش هودی ۲۵۰ یورویی بخرم که مجموعه‌ی نگین کاری شده‌ای پشتش داشت. بالای درخت، به جای ستاره، یک دستکش پسرانه به رنگ آبی نئونی بود. فرد خیر خواه خوب و خلاق آن را پیدا کرده و طوری گذاشته بود که به راحتی در دیدرس پسری باشد که دنبال این شیء گمشده

می‌گردد. پسرم دستکش را برمی‌دارد، آهی می‌کشد، آن را به سینه‌اش می‌چسباند و آشکارا ترکیبی از آرامش و حس پاداش گرفتن را احساس می‌کند.

ما در عصر نوآوری مالی زندگی می‌کنیم، اما هیچ رمزارز یا اپلیکیشن پرداختی نمی‌تواند چیزی را که بیش از همه می‌خواهم، به من بدهد: ارسال پول به گذشته برای کسانی که دوستشان داشتم و این پول را نداشتند. ناامنی و شرمی که در خانه‌ی کودکی‌ام وجود داشت همیشه آنجا خواهد بود، اما اشکالی ندارد، چون انگیزه‌بخش بود.

شاید انگیزه‌ی شما برای دنبال کردن ثروت چیز دیگری باشد، شاید تأیید شدن یا احساس هدفمندی. شاید اشتیاق به زندگی تجملاتی و تجربه‌هایی که فقط با پول به دست می‌آیند یا شاید میل به تغییر دادن مشکلات جهان. از نظر من، نیت‌های والا انگیزه‌ی خوبی برای سخت‌کوشی هستند، اشتیاق هم نیروی قدرتمندی است، اما ترس در واقع از هر دو آن‌ها قوی‌تر است. اینکه چه چیزی شما را به حرکت وامی‌دارد به خودتان مربوط است. آن را پیدا کنید، پرورشش دهید و همیشه همراهتان داشته باشید.

به انگیزه‌ی نیاز خواهید داشت، چون مسیر پیش رو سخت‌کوشی می‌طلبد.

مسیر دشوار

اما چگونه می‌توان به امنیت اقتصادی رسید؟ در واقع فقط دو راه وجود دارد. راه آسان این است که آن را به ارث ببرید، اما بیشتر ما باید مسیر دشوار را طی کنیم. ساده است؛ با سخت‌کار کردن پول به دست بیاورید. مقداری را پس‌انداز کنید. سرمایه‌گذاری کنید. اگر درآمد خود را به حداکثر برسانید، هزینه‌هایتان را به حداقل برسانید و مابه‌التفاوتشان را هوشمندانه سرمایه‌گذاری کنید، با اطمینان قابل‌قبولی می‌توانم بگویم که به امنیت اقتصادی خواهید رسید.

اما اجرای این برنامه به سادگی گفتن آن نیست و فراتر از مدیریت مالی و محاسبات در صفحه‌ی اکسل است. ثروت نتیجه‌ی زندگی درستی است؛ ترکیبی از کار سخت، صرفه‌جویی و خردمندی. این به معنای زندگی کردن مثل راهب‌ها نیست؛ البته که جا برای لذت، اشتباهات و تجربه‌کردن وجود دارد، اما به معنای کار سخت و رعایت حد مشخصی از نظم فردی است و ارزشش را دارد. فرمول ثروت چهار جزء دارد:

رواقی‌گری: یعنی داشتن زندگی هدفمند و متعادل، چه در کار و چه در زندگی شخصی. البته که به پس‌اندازکردن مرتبط است، اما به معنای ساخت شخصیتی قوی و برقراری ارتباط با جامعه است. این موارد اهمیت دارند.

تمرکز: بیشتر درباره‌ی کسب درآمد است. همان‌طور که توضیح خواهم داد، درآمد به‌تنهایی ثروتمندان نمی‌کند، اما اولین قدم ضروری است و شما به میزان چشمگیری به آن نیاز خواهید داشت. پس در برنامه‌ریزی و پیشرفت مسیر شغلی و حداکثرسازی درآمد کمکتان خواهیم کرد.

زمان: مهم‌ترین دارایی شماست. همه‌چیز از درک قدرتمندترین نیروی جهان آغاز می‌شود: بهره‌ی مرکب. خواهیم گفت که چطور آن را به نفع خودتان به کار بگیرید. «زمان» دارایی واقعی ماست؛ تنها دارایی‌ای که از لحظه‌ی تولد به همه‌ی ما داده شده و پایه‌ی اصلی ثروت محسوب می‌شود.

تنوع‌بخشی: پاسخ ما به سؤالات درباره‌ی امور مالی شخصی است، نقشه‌ی راهی برای اینکه تصمیمات عاقلانه‌ای در سرمایه‌گذاری بگیرید و مشارکت آگاهانه‌ای در دنیای مالی داشته باشید.

خب، بیایید شروع کنیم.